

خداوند بخشنده‌ی مهربان!

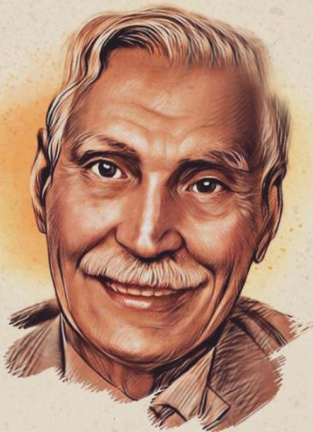
آیه نام خدا خالق جسم و جان

نشریه باران

فصلنامه فرهنگی - ادبی باران • شماره دوم / پاییز ۱۴۰۲

قسمتی از آنچه در این شماره می‌خوانیم!

جبار باغچه بان



۱. من که مجنون شدم شاید تو هم لیا شوی
۲. حلقه اتصال کودکان سکوت به جامعه
۳. خواننده‌ای از نسل فاضل
۴. انجمن شاعران مرده
۵. آنا رویای تاریک

فاضل نظری



دیدار ما تصویر یک بی‌نهایت است

با یکدیگر دو آینه را روبرو کن



نشریه فرهنگی-ادبی
باران

دانشگاه گیلان
استان خراسان رضوی

«کاری از دانشجویان پردیس شهید بهشتی و هاشمی‌نژاد مشهد»

سخن رهبری



هر ذهن آفریننده می‌تواند در شرف و شجاعت این مردم، در مبارزه به‌خاطر زندگی شایسته با گرگان درنده استکبار، در شکستن بت‌های زر و زور و تزویر، در صفای دل جوانان، در استحکام و مقاومت مادران، در افراشتن پرچم حمایت از مستضعفین و در صدها جلوه انقلاب اسلامی، مسحورکننده‌ترین زیبایی‌ها را ببیند و با سرانگشت ذهن خلاق خود، آن را برای دیگران ترسیم کند. این طبیعی‌ترین توفیق است که انقلاب از شاعر و هنرمند امروز دارد. انقلاب بی شک چشم‌به‌راه آن‌ها که می‌گفتند "بر طاغوت‌اند" اما در عمل "با طاغوت" رفتند، نخواهد ماند. بیشترین تکیه انقلاب بر نیروهای زاییده از انقلاب و پرورش‌یافته در مهد آن است.

شناسنامه

صاحب امتیاز، مدیر مسئول، سردبیر: محمدرضا ده باشی

گرافیسٹ و صفحہ آرا: امیر حسین خیامی

دبیر تحریر: مریم فتحی

ویراستاران: محمدرضا ده باشی، محمدرضا زحمت کش

طراح سایت: محمدرضا زحمت کش

نقاش: الناز عطائی

ناظر علمی: دکتر فاطمہ صحرائی

ناظر هنری: دکتر جواد نکونام

ہیئت تحریر: محمود عبداللہی، پریسا عربزادہ نژادی، اسماعیل

عرفانی جوزقانی، آیدا محمدزادہ، علی نیکسیرت، فاطمہ علی پور، علی

بستانی، محمد امین اسپرائینی، مہلا امیری، حمزہ حسینی، مریم فتحی

فهرست مطالب

۱	ادبیات جهان آنارویای تاریک
۶	باهم ببینیم معرفی فیلم انجمن شاعران
۹	شاعرانه من که مجنون شدم
۱۰	همین حوالی سازمان دانشجویی جهاد دانشگاهی
۱۳	کاریکاماتور
۱۴	مشاهیر حلقه اتصال کودکان
۱۷	طناز ترم آخر
۱۸	تربیت الگویی در پرتو تعالیم اسلامی و نهج البلاغه
۲۲	باهم بخوانیم معرفی کتاب استمرار تازگی
۲۴	داستان دنباله دار داستان دبستان ایران
۳۲	دلنویس خواننده ای از نسل فاضل
۳۶	هنرگاه

آنا رویای تاریک



محمود عبداللہی

دانشجوی تربیت بدنی

پردیس شهید بهشتی مشهد

«در بیست و سوم ژوئن سال ۱۸۸۹ در نزدیکی بندر اُدسا به دنیا آمدم؛ در آن زمان پدرم که مهندس مکانیک کشتی بود، از نیروی دریایی بازنشسته شده بود؛ یک ساله بودم که مرا به شمال بردند و شانزده سال از زندگی ام اینجا گذشت.»

این نوشته‌ی کوتاه «آنا اخماتووا» در مورد شروع زندگی اش است. زنی که بعد از مرگش، بزرگ‌ترین شاعر زن روسیه نامیده شد.

پدر او وقتی شنید آنا شعر می‌نویسد با این دید، که دخترش یک «شاعره‌ی منحط» خواهد بود. به او گفت:

(با این کارها اسم خانوادگی مرا خراب نکن. و آنا از آن پس نام ادبی اش را از «آخمت» جدِ مادری اش گرفت و شد «آنا اخماتووا»).

زمانی که آنا اولین مجموعه شعر خود به نام «شامگاه» را در ۱۹۱۲ منتشر کرد ۳۳ سال داشت و نامش در محافل ادبی آن دوران بر سر زبان‌ها بود؛ اما دو سال قبل از آن، درست در اوج تب و تاب انقلاب و تحولات عمیق در روسیه، آخمتووا که قصد نداشت در صف هنرمندان انقلابی قرار گیرد با گومیلیف که خودش نیز شاعر بود ازدواج کرد و بعد از این ازدواج همسر آنا به جرگه ضد انقلابیون پیوست. ۱۹۱۲ سالی بود که پسر آخمتووا و گومیلیف به دنیا آمد و آنا در حالی که همسرش به ارتش پیوسته بود و اوقات خود را در مأموریت‌ها می‌گذارند، به تنهایی پسرشان را رُشد می‌داد. آخمتووا در سال ۱۹۱۴ دومین مجموعه شعری‌اش را به نام «تسبیح» منتشر کرد، که با استقبال بی‌نظیری روبه‌رو شد.

در کنار درخت صنوبر چال کردم



گومیلیف

و قول دادم که دیگر گریه نکنم

اما دل من بدل به سنگ شد،

و پرنده ترانه‌ی شیرین خود را

همیشه و همه جا تنها در گوش من خواند.»

سومین مجموعه اش در سال ۱۹۱۷ به نام «فوج پرندگان سفید» منتشر شد. آنا در سال ۱۹۱۸ بعد از تحمل سه سال دوری از شوهرش که در جبهه هاست، از او جدایی شود و در سال ۱۹۲۱ چهارمین مجموعه اش را به نام «درخت چنار» منتشر می‌کند. اتفاقات متعدد و زیادی در خلل انقلاب و در سایه‌ی سیاستمداران مختلف برای آنا رخ می‌دهد، بارها شعرهایش ممنوع می‌شوند، دستگیر می‌شود، پسرش نیز به دلایل سیاسی دستگیر می‌شود و دو مرتبه‌ی دیگر ازدواج می‌کند. سرانجام بعد از مرگ استالین، اعاده‌ی حیثیت از سیاستمداران و هنرمندان مغضوب زمان استالین آغاز می‌شود و آنا دوباره آزادانه‌تر به چاپ شعر و مجموعه‌هایش می‌پردازد.

چند شعر دیگر از آنا اخماتووا:

«خاطره‌ای در درونم است،

چون سنگی سپید درون چاهی.

سرستیز با آن ندارم، توانش را نیز؛

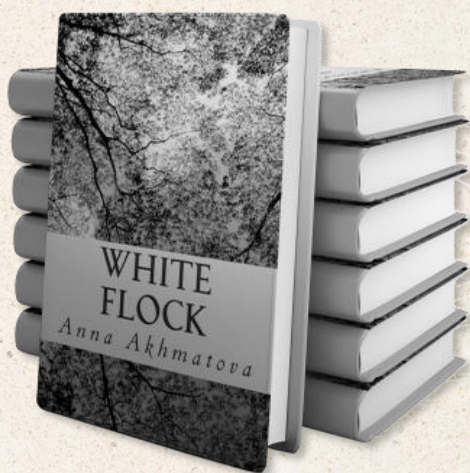
برایم شادی است و اندوه

در چشمانم خیره شود اگر کسی

آن را خواهد دید.

غمگین تر از آنی خواهد شد

که داستانی اندوه‌زا شنیده است.



می دانم خدایان آسمان را
بدل به شیئی می کنند، بی آنکه روح را از او بگیرند.
تو نیز بدل به سنگی شده ای در درون من
تا اندوه را جاودانه سازی»
«خانه سفیدت را، باغ آرامت را ترک خواهم گفت،
و زندگیم را تهی و پاک خواهم کرد.
آنگاه تو را در شمرم خواهم ستود
آن گونه که هیچ زنی تا حال نکرده است.
و همیشه پاره ای خواهم بود از زندگی تو،
از بهشتی که برایم ساختی،
گران بها ترین ها را خواهم فروخت؛





عشقت را، نازک اندیشی ات را».

«دستانم پشت شالم گره خورده در هم.

امشب چرا چنین رنگم پریده است؟

شرابی تلخ از اندوهی بی پایان

به او خور اندم.

می توانم فراموشش کنم؟

تلو تلو خوران بیرون رفت،

با گردی از اندوه بر چهره

دیوانه وار پشت سرش دویدم،

از پله ها پایین رفتم، وارد کوچه شدم.

فریاد زدم: «شوخی بود، باور کن!

از پیش من نرو، ترکم نکن».

لبخندی ترسناک چهره اش را پوشاند،

به سردی گفت:

«در باد نایست، سرما می خوری».

در نهایت آنا آخمتووا. زنی که «احساسات» رکن اصلی شعرهایش بود؛ در سال ۱۹۶۶ حوالی

مُسکو دنیا را ترک می گوید. تا بار دیگر يك شاعر بزرگ خاك سیاره مان را غنی تر کند.

معرفی فیلم انجمن شاعران مرده

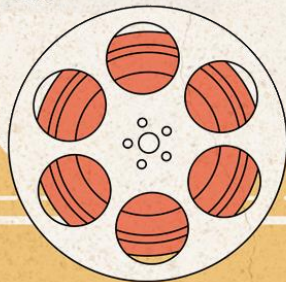
(Dead Poets Society)



پریس عرب نلانو

دانشجوی آموزش ابتدایی

پرديس شهيد هاشمی نژاد مشهد

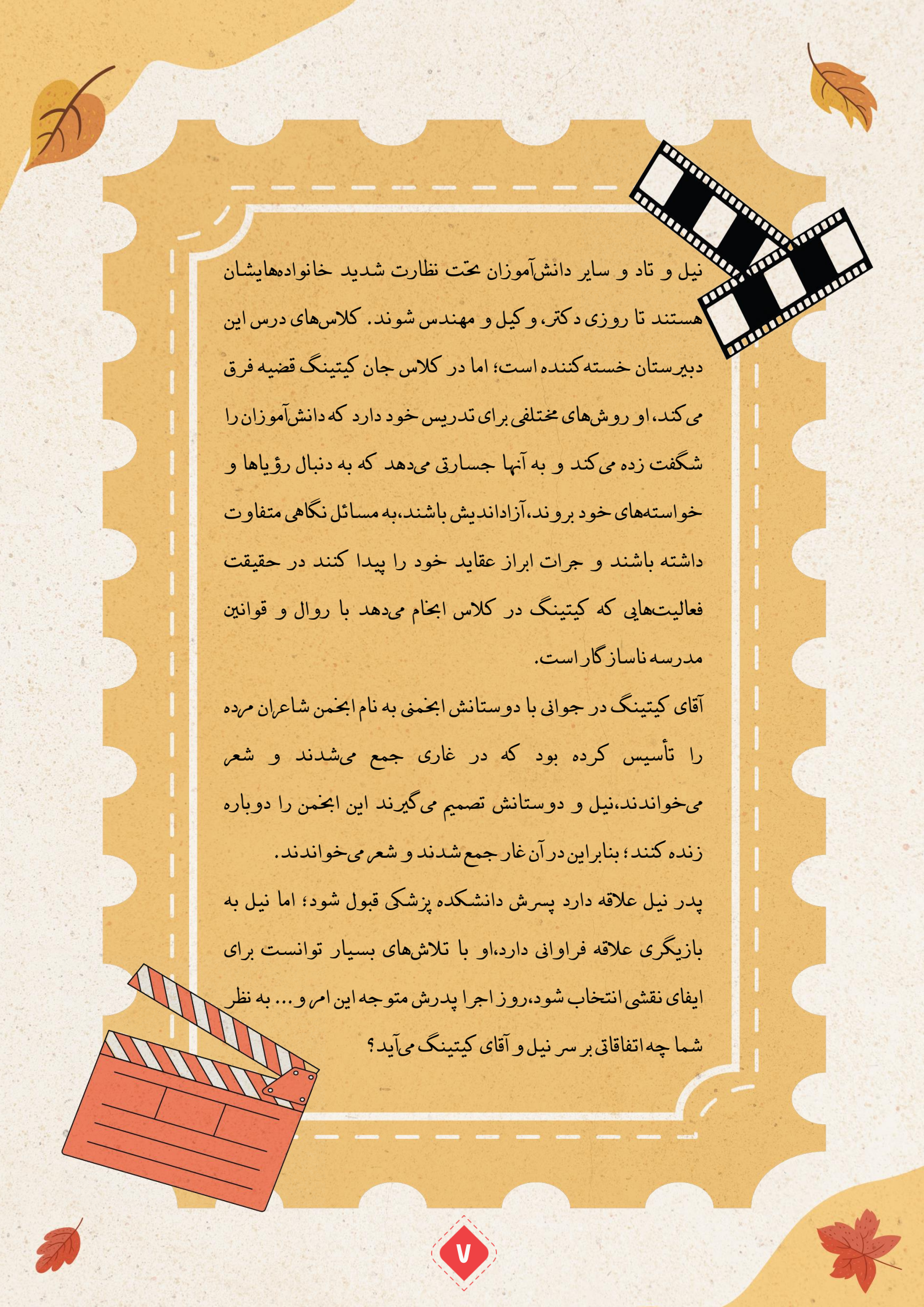


پزشکی، حقوق، تجارت، مهندسی، همه اینها برای بقای زندگی لازم اند، اما شعر، زیبایی، افسانه و عشق اینها چیزهایی هستند که به خاطرشون زنده می‌مونیم.

(دیالوگ جان کیتینگ)

فیلم انجمن شاعران مرده مدرسه شبانه‌روزی ویلتون را روایت می‌کند که با شروع سال تحصیلی استاد ادبیات بازنشسته شده و آقای جان کیتینگ که فارغ التحصیل از همان مدرسه است جایگزین ایشان می‌شود. مدرسه ویلتون محیطی خشک است و بر پایه نظام سنتی اداره می‌شود.





نیل و تاد و سایر دانش‌آموزان تحت نظارت شدید خانواده‌هایشان هستند تا روزی دکتر، وکیل و مهندس شوند. کلاس‌های درس این دبیرستان خسته‌کننده است؛ اما در کلاس جان کیتینگ قضیه فرق می‌کند، او روش‌های مختلفی برای تدریس خود دارد که دانش‌آموزان را شگفت زده می‌کند و به آنها جسارتی می‌دهد که به دنبال رؤیاها و خواسته‌های خود بروند، آزاداندیش باشند، به مسائل نگاهی متفاوت داشته باشند و جرات ابراز عقاید خود را پیدا کنند در حقیقت فعالیت‌هایی که کیتینگ در کلاس انجام می‌دهد با روال و قوانین مدرسه ناسازگار است.

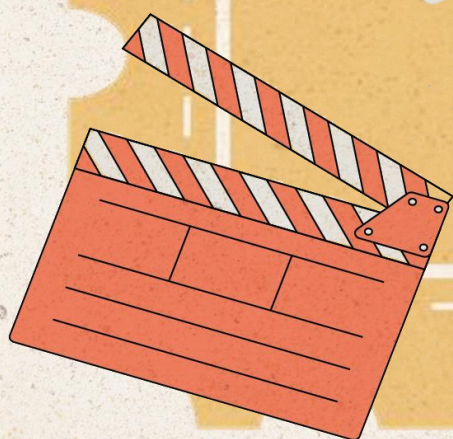
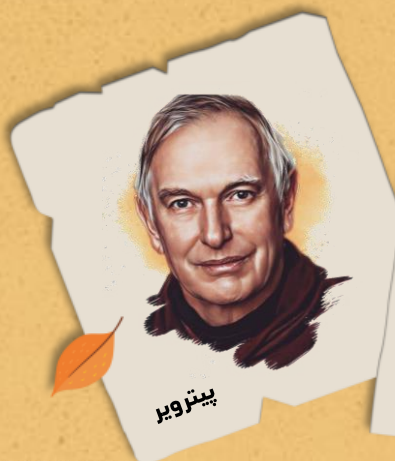
آقای کیتینگ در جوانی با دوستانش انجمنی به نام انجمن شاعران مرده را تأسیس کرده بود که در غاری جمع می‌شدند و شعر می‌خواندند، نیل و دوستانش تصمیم می‌گیرند این انجمن را دوباره زنده کنند؛ بنابراین در آن غار جمع شدند و شعر می‌خواندند.

پدر نیل علاقه دارد پسرش دانشکده پزشکی قبول شود؛ اما نیل به بازیگری علاقه فراوانی دارد، او با تلاش‌های بسیار توانست برای ایفای نقشی انتخاب شود، روز اجرا پدرش متوجه این امر و... به نظر شما چه اتفاقاتی بر سر نیل و آقای کیتینگ می‌آید؟

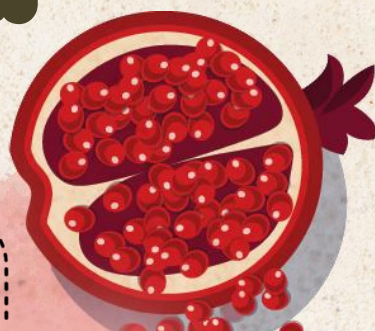




فیلم ابجمن شاعران مرده به کارگردانی پیترو ویر و با بازی تأثیر گذار
رابین ویلیامز که در سال ۱۹۸۹ منتشر شده است. فیلمنامه بر اساس رمان
ابجمن شاعران مرده به نویسندگی کلاین بام نوشته شده است (فیلم
ابجمن شاعران مرده زودتر از رمان آن به نمایش درآمد) و برنده جایزه
اسکار فیلمنامه غیر اقتباسی در سال ۱۹۹۰ می باشد.
تماشای این فیلم برای معلمان و نوجوانان و خانواده هایی که فرزند
نوجوان دارند پیشنهاد می شود.



من که مجنونت شدم



اسمعیل عرفانی

دانشجوی آموزش ادبیات فارسی

پردیس شهید بهشتی مشهد

من که مجنونت شدم، شاید تو هم لیلا شوی

دلبر مایی و باید آخرش از ما شوی

کرده‌ام کوتاه خود را تا بزرگی یافتی

سی‌ام‌آذر شدم تا تو شب یلدا شوی

گفتم از یلدا و شب‌های دراز آمد به یاد

وای اگر بی‌دلبرت تنها در این شب‌ها شوی

ای انار سرخ لب‌هایت پر از خون دلم!

پیش هر کس لب‌گشایی شک نکن رسوا شوی

ای به چشمان تو صدها فال حافظ رنجیده

هر که می‌خواند تو را جوری دگر معنا شوی

گیسوان تار و مواجت به من آموخت که

در شب طوفان نباید وارد دریا شوی

گفتم از یلدا و در من یک نفر آهسته گفت:

آه امشب یک دقیقه بیشتر تنها شوی



سازمان دانشجویی جهاد دانشگاهی

آیبرا محمدزاده

دانشجوی آموزش ابتدایی
پردیس شهید هاشمی نژاد مشهد

این باریک جای متفاوت تر و جالب تر و می خوام بهتون معرفی کنم جایی که بدنه اون فقط از دانشجوی تشکیل شده و شما میتونید به ایده هایی که در ذهنتون دارید رنگ واقعیت بزنید.

این جایی که ازش میخوام براتون بگم سازمان دانشجویی جهاد دانشگاهی هست...
"سازمان دانشجویان جهاد دانشگاهی" تشکیلاتی است وابسته به معاونت فرهنگی جهاد دانشگاهی.

هدف از تأسیس سازمان دانشجویان، ایجاد زمینه برای کشف، شکوفایی و اعتلای استعداد های اجتماعی، سیاسی، هنری، علمی و فرهنگی دانشجویان و ارتقای همکاری و مشارکت آنان در زمینه های ذکر شده است.

از جمله وظایف این سازمان:

۲) تعدد و تنوع نمجشیدن به فعالیت ها متناسب با ابعاد زندگی نسل جوان (دانشجویان)

۲) بهره گیری از حرکت های خودجوش دانشجویی و جلب مشارکت دانشجویان در

اداره سازمان

۳ جذب و سازماندهی نیروهای دانشجویی در عرصه‌های سازندگی و موقعیت‌های ویژه کشور

۴ تأکید بر فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و خدماتی در مناطق محروم

۵ اهتمام به برقراری ارتباطات بین‌المللی بین دانشجویان ایرانی و دانشجویان سایر کشورها به‌ویژه کشورهای اسلامی

۶ انجام مطالعات و پژوهش‌های دینی، علمی، فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و برپایی همایش‌های سیاسی و معارف اسلامی

۷ ارائه مشاوره‌های روانشناسی در قالب مراکز مشاوره با همکاری اساتید و متخصصان مربوط

۸ ارائه خدمات گوناگون به مناطق محروم از طریق برپایی اردوهای دانشجویی به‌ویژه در شرایط اضطراری و وضعیت‌های ویژه

۹ تشکیل صندوق همیاری جهت حمایت مالی از دانشجویان

۱۰ برقراری ارتباطات بین‌الملل دانشجویی در چارچوب اهداف سازمان

۱۱ زمینه‌سازی برای اشتغال حین تحصیل و پس از تحصیل دانشجویان

۱۲ شناسایی، معرفی و حمایت از استعدادهای برتر دانشجویی در عرصه‌های علمی و فرهنگی

۱۳ غنی‌سازی اوقات فراغت و اهتمام به پرورش جسم و روح دانشجویان از طریق برنامه‌های ورزشی با تأکید بر ورزش‌های طبیعی و کوهنوردی

۱۴ همکاری در برگزاری دوره‌های آموزشی کوتاه‌مدت کاربردی ویژه دانشجویان (امداد‌گری و ...)

۱۵ مبارزه فرهنگی با فقر و فساد و تبعیض

۱۶ مشارکت در برنامه‌های زیست‌محیطی

حالا بیاین با هم، چند نمونه از کارهاشون رو ببینیم:

رادیو آوان به نظرم یکی از جذابترین قسمت‌های این مجموعه هست که خیلی از دانشجویان بر حسب ذوق و سلیقه‌ای که دارن تا به حال با رادیو آوان همراه شدن و همکاری هم داشتند.



این تصویری هم که میبینید مربوط میشه به تولید پادکست کتاب فرزند رنج و آگاهی که درباره‌ی زندگی‌نامه هانا آرتته. یکی از چهره‌های محبوب تاریخ فلسفه است. درضمن شما میتونید رادیو آوان رو در برنامه‌ی castbox هم دنبال کنید.

یکی دیگه از فعالیت‌هایی که در سازمان انجام میشه، فعالیت‌های جهادی هست که در حاشیه‌ی شهر و مناطق کم‌برخوردار انجام میشه.



این تصویر هم مربوط میشه به طرح «دست در دست» که به همت کانون خیریه‌ی مهر باران سازمان دانشجویان جهاد دانشگاهی خراسان رضوی انجام شده.

در این طرح کلاس‌های مختلف از جمله: شماره دوزی، روان‌خوانی فارسی، زبان‌انگلیسی، قصه گویی، نویسندگی خلاق و.... برگزار شده‌است.

ناگفته نماند که سایت سازمان دانشجویی جهاد دانشگاهی نیز به نشانی sdjdm.ir قابل سرچ هست.

کاریکلماتور

-بهترین و بدترین حس دنیا برای دانشجوی فرهنگیان :

صدای پیامك و اریز حقوق.

- کسورات از حقوق کم نمی شود. بلکه این حقوق است که از باقیمانده

کسورات پرداخت می شود.

-دردسر شیرینی دارد این عمل سهل ممتنع؛ پیرو زشدن در جنگ

"برداشتن واحدهای انتخاب شده" را می گویم!

- سهمم از تابستان؟ سردی آهی که صندلی های دانشگاه به حال

می کشیدند و عرق سردی که با دیدن نمرات ترم تابستان رنجتم.

علی نیک سیرت

دانشجوی آموزش ابتدایی، پردیس شهید بهشتی مشهد

حلقه اتصال کودکان سکوت به جامعه



فطمه علی پور

دانشجوی آموزش ابتدایی

پردیس شهید هاشمی نژاد مشهد

همه ما باید گاهی در زندگی ناشنوا شویم زمانی که دیگران دم از ناتوانی می زنند
زمانی که دیگران دم از تسلیم شدن می زنند ،
زمانی که دیگران دم از ناامیدی می زنند ،
زمانی که دیگران دم از نرسیدن می زنند .

اما

افرادی در جمع ما زندگی می کنند که برای همیشه در زندگی ناشنوا هستند و هیچ گاه
حرف دیگران در مسیر هدف آنان تأثیری نگذاشته است .
سکوت و سکوت ، همه آن صدایی است که ناشنویان با خود حمل می کنند و صدایی
برنمی آورند و باز هم تلاش می کنند ، اگرچه شنوایی ظاهری ندارند؛ اما در باطن
شنوایند و سخن عشق می شنوند .

با زبان اشاره عشق را در زندگی بهمانند رودی پرخروش جاری می‌دارند و افرادی بهمانند جبار باغچه‌بان مسیر این رود پرخروش را هموارتر می‌کنند.

میرزا جبار عسگرزاده معروف به جبار باغچه‌بان یکی از مردان بزرگ علم و ادب است که با تأسیس اولین کودکستان و همچنین مدرسه ناشنوایان، دنیای سکوت کودکان ناشنوا را شکست و به زندگی آنها جان بخشید.

باغچه‌بان در روز ۱۹ اردیبهشت ماه سال ۱۳۶۴ در ایروان پایتخت کنونی جمهوری ارمنستان چشم به جهان گشود.

در مدرسه‌ای که در ایروان به سبک جدید راه‌اندازی شده بود، به معلمی پذیرفته شد. جبار در مرنده به شغل آموزگاری در مدرسه دولتی احمدیه مشغول شد. در اردیبهشت سال ۱۳۹۹ شمسی به تبریز منتقل شد. در این زمان جبار چون شیوه تدریس الفبای فارسی را نارسا دید روش تازه‌ای برای تدریس آن به کاربرد که موفقیت زیادی به همراه داشت. او ابتدا در تبریز کودکان کستانی را با عنوان باغچه اطفال دایر کرد و به همان خاطر خود را باغچه‌بان نامید.

باغچه‌بان، در آن سال (۱۳۰۳ هجری شمسی) در تبریز به فکر تدریس به ناشنوایان افتاد و کار تدریس به کر و لال‌ها را با سه پسر ناشنوا آغاز کرد. باغچه‌بان در امر آموزش ناشنوایان، هیچ‌گونه تجربه قبلی یا دسترسی به کتاب و مقالاتی در این باره نداشت.

ویژگی اخلاقی

جبار باغچه‌بان، در کنار عظمت علمی و هوش و حافظه‌ی اعجاب‌انگیزش، انسانی وارسته و با کمالات شگفت اخلاقی بود. او با زیردستان و فقیران بی‌اندازه با مهربانی برخورد می‌کرد. کودکان را دوست می‌داشت و برای به نشاط درآوردن آنان، داستان‌های زیبا می‌گفت و در کلاس‌های درس، از هنرهای خود و نقش و نگارهایی که با دست خود به گچ می‌داد، صحبت می‌کرد و به این وسیله، روح هنر را در کودکان بیدار می‌کرد. به تنگ‌دستان بذل و نجشش می‌نمود و در برابر بیماران، فروتن و متبسم بود. جبار در هر مقام و موقعیت شغلی که قرار گرفت، عموم مراجعان را با ملاطفت و خوش‌رویی می‌پذیرفت و برای ایجاد فضای صمیمی بین خود و آنان، بیشتر شوخی و مزاح می‌کرد تا تقاضای خود را بدون خجالت بیان کنند. او هیچ‌گاه از فکر و یاد طبقه محروم و گمنام غافل نبود.

از آثار جبار باغچه‌بان، بابا برفی و آموزش کر و لال‌ها و مجله دو پری و الفبای سربازی و... است.

مرحوم جبار باغچه‌بان، در سرودن شعر استعداد و قریحه شگرفی از خود نشان داده است.

ای غنچه به این سینه چاک تو قسم

ای مهر به روی تابناک تو قسم

ای بلبل من به عشق پاک تو قسم

بی صلح ملل شاد نگردد دل من

سراج‌بخت معلم گل‌های خاموش ایران، میرزا جبار عسگرزاده باغچه‌بان، در روز چهارم آذرماه سال ۱۳۴۵، در ۸۱ سالگی چشم از جهان فرو بست و به دیار باقی شتافت و در تهران به خاک سپرده شد.

ترم آخر

علی بستنی

دانشجوی ارشد زبان و ادبیات فارسی

دانشگاه فردوسی مشهد (فارغ التحصیل پردیس شهید بهشتی مشهد)

وصف دانشگاه گویم از برای دوستان
غنچه‌ای پژمرده دارم در دل این بوستان
مخفیه‌ای ناچیز از فرهنگیان آورده‌ام
چند بیتی بهر این شایستگان آورده‌ام
کسر نیمی از حقوق ما برای آب و نان
ظلم، بر قشر معلم از زمین تا آسمان
در صف سلف بهشتی عمر من بر باد رفت
هر چه خواندم از سحر تا ظهر، آن از یاد رفت
ترم آخر هستم و امید دارم در دلم
موج پر جوش و خروشی در کنار ساحلم
لذت من در بهار و عیش من در صیف نیست
این همه عمرم هدر شد این دو روزم، حیف نیست
قافیه در مثنوی کم نیست لیکن خسته‌ام
بلبلی در باغ جنت، بال و پر بشکسته‌ام

مهرامین اسپرانینی

دانشجوی آموزش ابتدایی

پردیس شهید بهشتی مشهد

تربیت امری حیاتی و ضروری است به طوری که حق برخی، انسان شدن انسان را وابسته به تربیت او می‌دانند. به گفته احمد بن فارس در کتاب «مقایس الغه» ریشه کلمه تربیت، «رَبَوَ» و به معنای «افزایش یافتن و رشد کردن» است «ابن فارس، احمد، مقایس الغه، ج ۲؛ اما در اصطلاح، آن طور که آقای ارشادی در کتاب «شیوه‌های کاربردی تربیت دینی در قرآن کریم» بیان کرده است، تربیت به معنای عام یعنی فراهم کردن زمینه‌های به فعلیت رساندن استعدادها و بالقوه فرد اما به معنای خاص، فرایندی تعاملی بین مربی و متربی است برای پرورش همه‌جانبه فرد. انسان در پرتو تربیت صحیح است که به عنوان موجودی هدفمند و اندیشه‌ورز به اهداف و آرمان‌های والا دست پیدا می‌کند. هر موجود تربیت یافته‌ای ارزشمند است، به‌ویژه انسان که تمام هویت او به تربیت یافتگی اوست. انسان است که با اختیار و انتخاب خود در مسیر کمال و بالندگی گام برمی‌دارد. به همین جهت در اسلام برای مربیان جایگاه ویژه‌ای در نظر گرفته شده است تا بشر به وسیله تربیت و کسب آگاهی از طریق راهنمایان دلسوز به سعادت نائل گردد.

انجام يك برنامه تربیتی به طوری که نتیجه مطلوب حاصل گردد، مشروط به آن است که همه عوامل

مؤثر در تربیت محقق شود. اولین عامل مؤثر، مربی شایسته است که نقش

مهمی دارد. یکی از بهترین مربیان، امیرالمؤمنین علی (ع) است که بی شک از بالاترین

مراتب علم الهی برخوردار است و از ابعاد وجودی انسان به صورت هماهنگ و کامل آگاهی دارد. از ویژگی های برجسته ایشان اهتمام ویژه به امر تربیت است. این اهتمام در تربیت فرزندان چون امام حسن (ع)، امام حسین (ع) و حضرت زینب (س) آشکار است. سخنان آن حضرت درباره تربیت نیز سند دیگری بر اهتمام ایشان به امر تربیت است. به عنوان نمونه، نامه^{۳۱} نهج البلاغه که با عنوان منشور تربیتی از آن یاد می شود، مشتمل بر راهکارهای تربیتی امام علی (ع) به فرزند بزرگوارشان امام حسن (ع) است. نمونه ای آشکار از دغدغه مندی آن حضرت درباره تربیت به شمار می رود. بدیهی است که بارزترین مصداق مربی و متربی، پدر و فرزند هستند. از همین رو امام علی (ع) در این نامه به عنوان پدری مشفق و دلسوز برای تربیت و سعادت فرزند خویش، دستورات تربیتی را به نگارش درآورده اند که در بردارنده یك الگوی نظام مند تربیتی برای جامعه ی اسلامی است که چگونه با جوانان خویش رفتار نمایند. یکی از ویژگی های مهمی که حضرت در نامه^{۳۲} مد نظر دارند،

حساسیت زیاد دوران کودکی و نوجوانی است؛ چرا که ممکن است هواهای

نفسانی، دزدان دل و معاندین زودتر از پدر، دل فرزند را به دست آورده و

او را برای خویش تربیت کنند؛ در نتیجه پدر در

جایگاه اجتماعی و مربیان باید قبل از همه این

سنگ را فتح کنند.

یکی از روش‌های تربیت، تربیت به وسیله الگو است که می‌توان آن را «روش الگویی» نامید.

انسان بر اساس فطرت خود به کمال عشق می‌ورزد و از نقصان منزجر می‌گردد. همین عشق به کمال و انزجار از نقص، آدمی را به الگوطلبی و الگوپذیری متمایل می‌سازد؛ بنابراین روش الگویی، روش مطلوب فطرت آدمی است. در این روش مربی می‌کوشد نمونه کردار مثبت را به صورت زنده در برابر دید متربی قرار دهد و بدین گونه متربی را ترغیب به ایجاد حالات نیکویی چونان عمل نمونه کند. جایگاه اساسی الگو در مکاتب الهی که رسالت اصلی آن‌ها تعلیم و تربیت است، به قدری برجسته است که خداوند در طول تاریخ برای هدایت هر قومی، الگویی عملی به عنوان پیامبر برای آن‌ها فرستاده است. اگر مربی بکوشد اعمال درست را در مقابل دیدگان متربیان به نمایش بگذارد و الگوسازی کند، می‌تواند شخصیت و جایگاه اجتماعی متربیان را دگرگون سازد. در مراحل اولیه انسان صرفاً از روی تقلید الگو برداری می‌کند؛ اما در مراحل بالاتر، این عمل با انتخابی آگاهانه و بر مبنای شناخت صورت می‌گیرد؛ بنابراین هر قدر الگوها از کمالات بیشتری برخوردار باشند، دایره تأثیر گذاری آن‌ها فزونی خواهد یافت. از دیدگاه امام علی (ع) تأسی به الگوها و اسوه‌های حسنه، نقش مهمی در تربیت انسان ایفا می‌کند. در همین زمینه امام علی (ع) می‌فرماید: «وَ اقْتَدُوا بِهَدْيِ نَبِيِّكُمْ فَإِنَّهُ أَفْضَلُ الْهَدْيِ. وَ اسْتَتُوا بِسُنَّتِهِ فَإِنَّهَا أَهْدَى السُّنَنِ»؛

از راه و رسم پیامبرتان پیروی کنید که بهترین راهنمای هدایت است.

رفتارتان را با روش پیامبر (ص) تطبیق دهید که

هدایت کننده‌ترین روش هاست»

(خطبه «نهج البلاغه»).

همان گونه که مهم‌ترین ویژگی مربیان الهی تبلیغ عملی دین بود و اولیای الهی به آنچه می‌گفتند باور قلبی داشتند و به آن عمل می‌کردند به گونه‌ای که به عنوان الگویی عملی در روح و جان مردم و جامعه تحول ایجاد می‌کردند. مربیان نیز باید به آنچه می‌گویند و اعتقاد دارند به صورت مشهود عمل کنند و باورهای آن‌ها در کردار و گفتار آن‌ها نمایان گردد. در این صورت وقتی دانش‌آموزان گفتار و رفتار مربی را یکسان ببینند تلاش می‌کند از او الگو بگیرند.

شیوه‌های مختلف تربیت الگویی

الگودهی: یعنی الگوهایی که در خارج محقق یافته و قابل مشاهده است و به دو صورت انجام می‌گردد.

۱. ارائه الگو از خویشتن^۲. ارائه الگو از دیگران

الگوپردازی: یعنی ارائه الگوهای نحتیلی و فرضی. در این شیوه، مربی الگوهای مطلوبی را در نظر گرفته و به بیان ویژگی‌های آنها می‌پردازد.

معرفی کتاب استمرار تازگی



محمدرضا شکارسری

دانشجوی آموزش ابتدایی

پردیس شهید هاشمی نژاد مشهد

کتاب استمرار تازگی اثر حمیدرضا شکارسری در سال ۱۳۹۸ منتشر شده است. این کتاب مجموعه ایست در حوزه نقد شعر ادبی معاصر با رویکردی پژوهشی و تحلیلی که توسط انتشارات ایهام و در ۱۴۰ صفحه به چاپ رسیده است. حمیدرضا شکارسری، نویسنده و منتقد ادبی چیره دست، بر این باور است که تازگی و بداعت از رموز زیبایی و لذت هنری است که وظیفه نقد هنری، کشف این رموز و آشکارسازی آنها است؛ اما همواره با این چالش مواجه شده است که آیا این آشکارسازی سبب مرگ اثر هنری نمی شود؟ او در ادامه چنین پاسخ می دهد که تحلیل و تفسیر يك اثر نه تنها باعث نابودی آن نمی شود؛ بلکه زمینه رویارویی بهتر با آن، توسط شاعر یا خواننده را فراهم می سازد؛ زیرا هدف نقد ادبی، ساختن نوع جدیدی از آن نیست؛ بنابراین نقد ادبی، زمینه ساز خوانش و تأویل آثار هنری از جمله شعر است.



در این کتاب به شعر و شخصیت شاعرانی چون احمد شاملو، سیمین بهبهانی، سهراب سپهری، قیصر امین‌پور، طاهره صفارزاده، احمد عزیزی و... به صورت اجمالی پرداخته شده است و نویسندگان همواره در تلاش بوده تا شعر و روایات این نام‌آوران را از جهات مختلفی چون وزن و موسیقی، درون‌مایه و اندیشه، عوامل تأثیرگذار اجتماعی و... مقایسه کند.

در گوشه‌ای از متن این کتاب می‌خوانیم:

استدلال، محکم، محقیر مخاطب و بیان سطحی و تک‌بعدی از مشخصات ارائه مستقیم اندیشه در آثاری است که به خطا، نام شعر را بر خود دارند؛ اما در بیت زیر استدلال هنرمندانه و غیرمستقیم، محکم کمتر، ارزش بیشتر به مخاطب دادن به خاطر ارجاع او به تصویر و داشتن حداقل دو بعد معنایی باعث می‌شود که شعریت متن فراتر از محتوای اخلاق و پندآموز متن به چشم بیاید:

آئینه هر چه دید فراموش می‌کند

صورت نبست در دل ما کینه کسی

(احمد شاملو)

اما گاه بدون هیچ استدلال و محکم بیانی، ارزش‌گذاری و آرمان‌گرایی وانهاده می‌شود و عینیت و جزئی‌نگری برجسته می‌شود. اینجاست که شعر و اندیشه یکی شده‌اند و غیرقابل تفکیک‌اند. در واقع اندیشه، بی‌نیاز از هر قاعده افزایی و تمهید است؛ هیچ صیادی در جوی حقیری که به گودالی می‌ریزد، مرواریدی صید خواهد کرد.



داستان دبستان ایران

«قسمت اول»

عمره حسینی

دانشجوی الهیات

پردیس شهید بهشتی مشهد

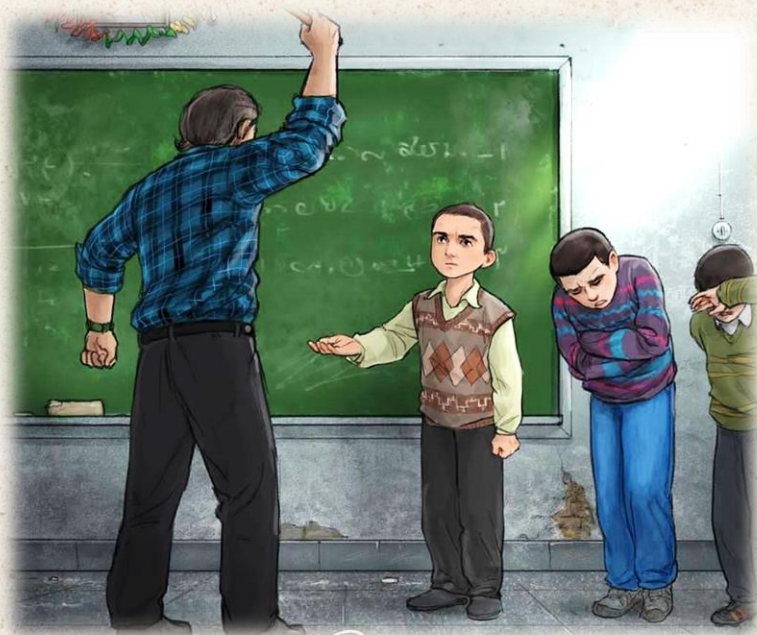
سه‌شنبه صبحی ساعت شش و پنجاه دقیقه، گروه گروه بچه‌های قد و نیم‌قد دبستانی از زیر تابلوی «دبستان ایران» رد می‌شدند و پا در حیاط وسیع مدرسه می‌گذاشتند. هوا هنوز گرگ و میش بود و تا آغاز ساعت‌کاری خورشید چیزی نمانده بود. بچه‌ها با قیافه‌های خواب‌آلود و خسته به دوستان و همکلاسی‌های خود در حیاط می‌پیوستند و با دیدن یکدیگر، گره خواب از چشم‌هایشان گشوده می‌شد و آن رخوت و سکوت صبحگاهی با دیدن رفقا، جایش را به شوخی و شرارت و شر و شور می‌داد.



علی میری

در وسط حیاط. ناظم جدید (که فقط يك امروز را میهمان این مدرسه بود) با شاخه اناری به دست. مانند افسران دوره رضاخانی طول و عرض حیاط را ذرع می کرد. با قامتی متوسط، صورتی تمام تراشیده. ابروهایی درهم، کت و شلواری اتو کشیده و لباسی سفید با یقه‌ی آهاردار که بیشتر به دیپلمات‌های وزارت خارجه می‌مانست تا يك ناظم. هر از چند گاهی این جناب ناظم، پجه‌هایی را که شلوغ کاری غیرمجاز (دویدن با سرعت غیرمطمئنه!) انجام می‌دادند، می‌گرفت و ضرباتی چند با آن ترکه‌ی چوب اناری‌اش بر دست و گاهی بر سر پجه‌های بیچاره می‌نواخت!

این سو تر، مدیر مدرسه از پنجره‌ی اتاق خود که مشرف به حیاط بود، همزمان هم به گفتگوهای معلمان گوش می‌داد و هم حیاط و آقای ناظم موقت جدید را می‌پایید. شش-هفت دقیقه تا خوردن زنگ و تشکیل صف و مراسمات معمول صبحگاه باقی بود.



علی میری

پچه‌ها در هوای سرد بیرون. ژاکت و کاپشن (البته برای پولدارها) بر تن با دویدن. چپاندن دست در جیب و با هیجان وقایع اتفاقیه‌ی دیروز را تعریف کردن. خودشان را گرم می‌کردند. معلم‌ها هم در اتاق مدیر کنار نجاری نفق و با چای پررنگ و سیگار خود را گرم نگه می‌داشتند. که البته نباید نقش حرکات مداوم چانه‌شان را هم در این فرایند از یاد برد.

آقای «حقوق» معلم کلاس سومی‌ها در حالی که با خرت و خرت کردن، قند می‌جوید و پشت‌بندش چای می‌نوشید، با قیافه‌ی همیشه عبوسش به آقای «امین‌الدوله» و سخنانش گوش می‌سپرد:

« نه آقا جان! اینا خزعبلات مطبوعاته. سه چار تا جوجه فکلی که تازه خط سرخ سوسیالیستی به عارضشون دمیده، توی یه کافه‌تیا دور هم نشستن و این اراجیف رو سر هم کردن. تو اراجیف نامه‌شون هم یه کلمه‌هایی مثل « تحول » و « پیشرفت » و « تعلیم » و « تربیت » به کار بردن تا نظر امثال شما رو جلب کنن..... ».



علی میری



آقای «اسلامی» که مخاطب آقای امین‌الدوله بود، گفت: «می‌فرماید به گفته نگاه کن نه به گوینده. اول اینکه، این بندگان خدایی که از شون نقل قول کردم اصلاً کمونیست نیستن و جوجه‌فکلی هم نیستن. ماشالا سنی دارن و عمری رو صرف تحقیق و مطالعه کردن. ثانیاً اصلاً گیریم کمونیستن و ملحد. آقا جان! حرفشون که درسته، منطقی دارن میگن برادر من! دنیا داره عوض میشه. نمونه داره تغییر می‌کنه. کشور دارن تعلیم و تربیتشون رو بر اساس فرهنگشون می‌سازن و اون قالب استعماری قدیم رو میشکنن. دارن علم جدید رو به پجه‌هاشون یاد میدن منتها برای ترقی خودشون نه برای ترقی انگلیس و فرانسه و شوروی و آمریکا. ولی ما چی؟! هنوز که هنوز ساختار تعلیم تربیتمون انگلیسی فرانسویه. ته هنرمندیمون هم تا الان این بوده که وسط کلاس حالا یه حدیثی هم بگیم و یه آیه‌ای هم تلاوت کنیم و یه شعر درباره‌ی وطن‌پرستی هم از ایرج میرزا و ادیب‌الممالک و فلانی و بهمانی بنجونیم.....».

آقای امین‌الدوله هیجانی شد و گفت: «کدوم کشور آقا؟! کدوم ترقی؟! این فسقل کشورای تازه استقلال یافته رو میگی که هنوز هر روز از بر تشخیص نمیدن؟! این کشورای تازه‌ای که خروشچف و برژنف خلقشون کردن؟! ته تحول تعلیم و تربیت، ژاپونه که اون هم سیستمش کلا آمریکاییه.....».

قبل از اینکه آقای اسلامی بنحواهد حرفی بزند، آقای «موفق» معلم خوشتیپ کلاس پنجمی‌ها به کلاس گفت: «ژاپون باشه یا کشورای تازه استقلال یافته، فرقی نمی‌کنه به هر حال باید برای پیشرفت کشور تحولی تو سیستم تعلیم و تربیت رخ بده. من مدل ژاپونو خیلی می‌پسندم.

به نظرم باید تعلیم و تربیت ما هم همون شکلی بشه. تعلیم و تربیتی که فقط روی علم آموزی و رتبه آوری علمی تمرکز می کنه و جامعه رو به پیش می بره.....».

آقای امین الدوله قوزش را صاف کرد و گفت: «بله. اما باید این تحول رو آدامش رقم بزن». آقای اسلامی به سرعت گفت: «خب این "آدامش" کیان؟!».

در این حین مدیر به حیاط رفت تا ناظم را در صف بندی و از جلو نظام کمک کند و یک نظارت مدیرانه ای داشته باشد.

آقای امین الدوله بعد از یک مکث، گفت: «خب مشخصه! تحول رو باید دولت رقم بزنه. حکومت رقم بزنه. خوشبختانه کارای خوبی هم داره انجام میشه. مگه سخنرانی اعلی حضرت رو همین چند ماه پیش برای سپاه آموزش تو جراید نخوندین؟! به نظرم اینکده هر معلمی هر چند باسواد بیاد برای خودش یک روش تحول پیشنهاد بده. این منجر به هرج و مرج میشه. باید ببینیم بالادستیا چه نقشه ای دارن و چه طرحی چیدن.....».

آقای اسلامی حرفی داشت ولی نمی شد گفت. حرفش را قورت داد. به جایش آقای موفق سکان سخن را به دست گرفت: «من چندان کاری به دولت و منویات اعلی حضرت ندارم. من طبق اصول تعلیم و تربیتی که محققین و متخصصین نوشتن، پیروی می کنم.

برای شخص من اوپنجه که مهمه اینه که پنجه ها درس خون بشن و ده بیست سال بعد، مهندس و دکتر مملکت بشن. تحولی هم اگه قراره رخ بده باید در راستای بهتر کردن این فرایند باشه.....».

آقای اسلامی با خود سبک سنگین می کرد. بگوید یا نگویید؟ یک حرف هایی در دل داشت ولی خب نمی شد در این جمع مطرح کند.



در این مورد، نزد بچه‌ها راحت‌تر بود. می‌توانست حرف‌های تحولی‌اش را راحت‌تر بزند. سر چرخاند و به آقای حقوقی نگاه کرد و گفت: «شما نظری ندارین آقای حقوقی؟! همش ما سه نفر داریم صحبت می‌کنیم».

آقای حقوقی که بعد از تمام شدن چایش، مشغول کشیدن سیگار شده بود، سیگار را (که به انتهایش رسیده بود) در سطل آشغال انداخت و گفت: «والا چی بگم؟! تحول که خب..... بله تحول لازمه، تحول باید باشه. ولی به نظرم اول باید به جای اینکه سر این بحث بشه که چچور درس بدیم و درسا چچور باشه کلاً..... نمی‌دونم فیزیک باشه، شیمی باشه، قرآن باشه..... به جاش اول باید تو وضعیت معلما یه تغییری ایجاد بشه. حالا مثال ژاپون رو زدین..... ژاپون یه کشوریه که هوای معلماش رو خیلی داره، نمی‌دونم... بهشون تسهیلات میده. اعتبار اجتماعی میده و از این چیزا..... فقط هم ژاپون نه، بقیه‌ی کشورای مترقی هم همینطورن.... سعی می‌کنن معلما ی کشورشون را به لحاظ رفاهی تو سطح بالایی نگه دارن تا این معلم که میاد سر کلاس، عقده‌ای نباشه، دغدغه‌ی پول نداشته باشه، عصبانیت بی‌پولیش رو سر بچه‌ها خالی نکنه و خلاصه به قول آقا، حواسش به این باشه که این بچه‌ها آخر سر دکترا مهندسای خوبی بشن.....».

آقای اسلامی سری تکون داد و گفت: «همه‌ی این حرفا تقریباً تا جایی درسته و به نظرم باید یک ایده‌ی جامعی باشه که بتونه اینها رو دربر بگیره».

آقای امین‌الدوله با شیطنت به آقای اسلامی نگاهی انداخت و گفت: «لابد صاحب این ایده‌ی جامع هم آیت الله خمینه!».





ابروهای آقای اسلامی با شنیدن این حرف تکافی خوردند ولی سعی کرد به روی خود نیاورد. گفت: «شاید آره. شاید هم نه!».

در این لحظه آقای مدیر وارد اتاق شد و يك خسته نباشیدی به همکاران گفت. آقای موفق سرش را به سمت راست چرخاند و از پنجره آقای ناظم را نگاه کرد. آقای ناظم مشغول تادیب چند نفر از بچه‌ها با شاخه‌ی انار بود. محکم بر دست‌هایشان می‌زد و چیزهایی هم می‌گفت که از این سو قابل شنیدن نبود. آقای اسلامی هم که داشت این صحنه را می‌دید، گفت: «باز این بچه‌ها چی کار کردن؟!».

آقای موفق با خونسردی گفت: «بی‌نظمی. هر کسی نجات نظم مدرسه و درس خواندن رو به هم بزنه. گاهی باید يك ضربه‌ی شاخه‌ی انار هم نوش جان کنه».

مدیر با خنده گفت: «خب حضرات اگه بحثاشون تموم شده. بفرمایین سر کلاس که دانش‌آموزا معطلن».

آقای حقوقی اولین نفر با همان قیافه‌ی عبوسش بلند شد و از اتاق خارج شد. بقیه هم کم‌کم بلند شدند که بروند. آقای مدیر به آقای اسلامی نگاه کرد و بعد از ثانیه‌ای درگیری با وجدانش گفت:

«آقای اسلامی شما يك لحظه تشریف داشته باشید این اسامی رو نگاه بفرمایید».

آقای اسلامی ایستاد و منتظر ماند. آقای مدیر يك نگاهی کرد و وقتی مطمئن شد بقیه معلمان رفتند، آهسته به آقای اسلامی گفت: «علی آقا! این ناظم جدید رو می‌بینی (ناخوداگاه آقای اسلامی به ناظم نگاه کرد) این ناظم موقتاً امروز رو او مده و فردا هم میره. به بهانه‌ی اینکه مجتبی آقای نزاکت یه سفر کاری یه روزه رفته به مرکز استان».

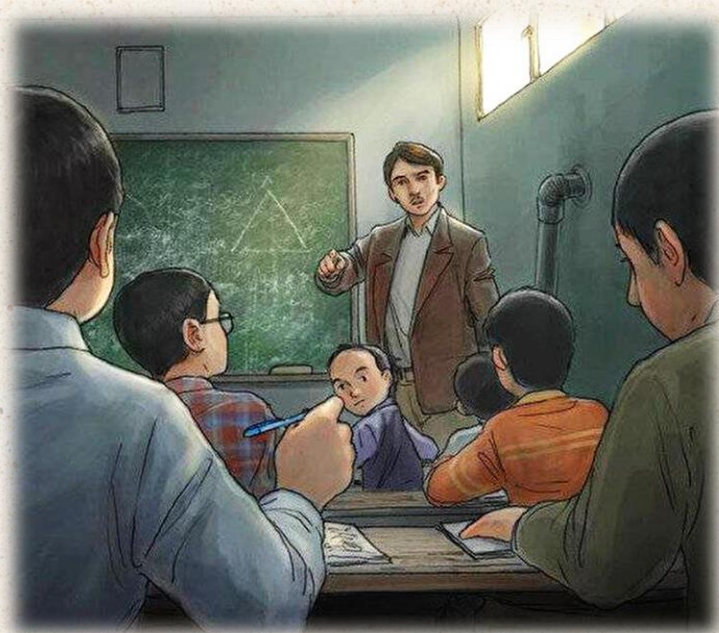


آقای مدیر صدایش را آهسته‌تر کرد و گفت: «به کسی چیزی نگوی این آقا بازرسه و قراره ناسازها رو شناسایی کنه. لطفاً يك امروز حرفای همیشگی رو سر کلاس نزن. میدونی که با هم رفیقیم و سر یه مسائلی با هم اشتراك داریم. (در این هنگام چشمکی زد) خلاصه که "هر سخن جایی و هر نکته مکانی دارد"».

آقای اسلامی متوجه منظور آقای مدیر شد ولی به روی خود نیاورد و گفت: «راستی چرا آقای یوسفی نیومدن؟!».

آقای مدیر گفت: «آقای یوسفی سرماخوردگی شدید گرفته. افتاده خونه. امروز رو خودم میرم کلاس اولی‌ها رو درس میدم».

آقای ناظم که گویا از تادیب بچه‌ها فراغت یافته بود، وارد اتاق شد و زیر سلامی کرد. آقای اسلامی (بی‌آنکه واکنش خاصی نشان بدهد) علیه سلامی گفت و اتاق مدیر را ترك کرد.



علی میری

خواننده‌ای از نسل فاضل



مریم فتحی

دانشجوی آموزش ابتدایی

پرديس شهيد هاشمي نژاد مشهد

جناب فاضل نظری، سلام!

اگر اجازه دهید چند دقیقه‌ای مصدع اوقات می‌شویم. مدتی هست که درگیر بیت‌بیت شعرهایتان شده‌ایم. مدتی هست که حرف دل و سودای سرمان، از اندیشه اشعار شما می‌گذرد. اگر اجازه دهید می‌خواهیم کمی شرح حال برایتان بنویسیم. راستش را نخواهید، ما که داشتیم راه خودمان را می‌رفتیم تا اینکه مسیرمان به تک‌بیتی گره خورد.

عشق یعنی در میان صد هزاران مثنوی بوی یک تک‌بیت ناگه، مست و مدهوش کند

به فکر فرو رفتیم تا دربارهاش تعقل کنیم.

عشق! اولین واژه... و چه واژه‌ای! به جستجو میان اشعارتان پرداختیم...

جهان بی عشق چیزی نیست جز تکرار یک تکرار اگر جایی به حال خویش باید گریه کرد اینجا است

یاد سروده معروف جناب امین پور افتادیم که می گفتند: بی عشق سر مکن که دلت پیر می شود...

جالب است. طوری که پیدا است. عشق ریشه‌ای قدیمی دارد.

اما جناب فاضل، مگر خودتان نبودید که می گفتید:

از درد عشق گفتیم و نشنید هیچ کس حتی اگر شنید، نفهمید هیچ کس

ما نفهمیدیم آخر، این عشق سازنده است یا ویران کننده؟ ممنون می شویم اگر دغدغه‌مان را

برطرف کنید!

دیدار ما تصویر یک بی نهایت است بایکدگر دو آینه را روبرو مکن

این را هم خواندیم و گفتیم چشم اما کاش کمی ما را میهمان تجربه‌هایتان می کردید! باز هم پیش

رفتیم...

هم دعا کن گره از کار تو بگشاید عشق هم دعا کن گره تازه نیفزاید عشق

اینجای ماجرا، هم تلخ بود هم شیرین. در هر صورت ما که در انتظار برآورده شدن بهترین آرزوها

بودیم و هستیم

اما امان از آرزوهای محال...

برای آرزوهای محال خویش می گریم اگر اشکی نماند، در خیال خویش می گریم

خلاصه که با چشمانی گریان در جستجوی مرهمی برای نرسیدن‌هایمان بودیم که به این بیت

رسیدیم...

خط‌ها به هم رسید و به یک جمله ختم شد با عشق ممکن است تمام محال‌ها

به فکر فرو رفتیم؛ تصمیم گرفتیم خود را از شر زمزمه‌های عقل برهانیم و نگاهی به دل بیندازیم.

ای عقل بیرهیز و مگو عشق چنان است **ای عشق کجایی که ببینند چینی**

سپس عاشقی را سر لوحه مسیرمان قرار دادیم و باز هم پیش رفتیم...

گرچه با تقدیر ناچار از مدارا کردیم **عشق اگر حق است، این حق تا ابد بر گردنم**

از آن پس با افتخار آن را به دوش کشیدیم و کم کم فهمیدیم:

در پیچ و تاب عشق، به معنای هجر نیست **رودی ز رود دیگر اگر می شود جدا**

درس بزرگی بود. از آنچه به دست آورده بودیم. خرسند شدیم و لبخند رضایت آمیزی بر چهره مان نقش بست. خلاصه که جناب فاضل گفتیم که بدانید ما با بیت بیت شعرهایتان زندگی می کنیم به همین دلیل لازم دانستیم با رعایت مراتب ادب و احترام، سپاسگزار شما و قلم زیبایتان باشیم.

از اینکه وقت ارزشمندتان را در اختیارمان قرار دادید. بسیار متشکریم.

و به عنوان کلام آخر:

ای عشق! چه در شرح تو جز عشق بگویم **در ساده ترین شکلی و پیچیده ترینی**

با تقدیم احترام مجدد



لنز عطائی

دانشجوی آموزش ابتدایی
پردیس شهید هاشمی نژاد مشهد



نام اثر: دری در خر مشهر

تکنیک: رنگ روغن روی بوم

سبک: رئال

سایز: ۷۰ در ۱۰۰ سانتی متر

مدت زمان برای خلق اثر: حدود ۱۰ ساعت

تکنیک: مدادرنگی

سبک: رئال

سایز: کاغذ A4

مدت زمان برای خلق اثر: حدود ۳ ساعت



گاه بایر روید، از پس کن باران

گاه بایر عشق دیر، بر غمی بی پایان



آدرس سایت:

baran-pub.blog.ir



جهت همکاری با نشریه و ارتباط با مدیر مسئول:

@mr_rezateachr



نشریه فرهنگی ادبی
باران

